



احمد و خشوری

گذران اوقات فراغت در ایران

با پیشنهادی چند به جوانان

ایالات ایرانی سواحل بحر خزر

ه. ل. رابی نو

در تهران، به جمع‌آوری تمبر و قطعه‌ی خط و نقاشی و سکه مشغول شدم. با ذره‌بین در بعضی از تمبرهای قدیم آثار جعل مشاهده کردم و چون دیدم که یکی از تجارخانه‌های معروف عالم، این قبیل تمبرهای مجعول را می‌فروشد و ضامن اصل بودن آنها می‌گردد؛ از تمبر جمع کردن چشم پوشیدم. نوشته‌هایی را که گرد می‌آوردم مرکب بود از نامه و قباله و فرمان و صورت محاسبه به حساب سیاق و قطعه‌ی خط خوش و شعر. این اوراق را در چهار، پنج طومار پهلوی هم جا دادم و به مطالعه‌ی آنها، به خواندن انواع خط وقوف یافتم. تصویرهایی که جمع می‌کردم رنگی و کار هنرمندان جدید بود و همه‌ی طبقات وزرا، درباریان، مستوفیان، سربازان، شاطران، تاجران، صرافان، پیشه‌وران و کارگران و گدایان را شامل می‌شد. فرمان‌های پر نقش و نگار و دعوت‌نامه‌ها و آیات "قرآن" و قطعه‌های خط خوش و تبریک نامه‌ها را نیز به این مجموعه ملحق ساختم. جمع‌آوری مسکوکات را به سکه‌های ایرانی محدود کردم اما مسکوکات یونانی و رومی بسیار هم به دست می‌آوردم. از ۱۸۹۵ تا ۱۹۰۰ برای "بانک شاهنشاهی ایران" بیش از دوهزار مسکوک جمع آوردم که از زمان "داریوش" تا عهد سلطنت "مظفرالدین شاه" را فرا می‌گرفت و بعضی از آنها در هیچ جای دیگر نظیر نداشت و برای مسکوکات دوره‌ی ۱۵۰۱-۱۹۰۰ فهرستی موافق اصول فهرست "رجی‌نلد ایس‌تی‌یورت پول" نوشتم ولیکن در سال ۱۹۳۸ که در باب این مجموعه‌ی مسکوکات تحقیق کردم؛ کسی را از آن باخبر ندیدم. مسکوکاتی را که بعد به دست آوردم به موزه‌ی بریتانیا هدیه کردم تا هرکس که به فن سکه‌شناسی آشناسنت به آنها راه داشته باشد. در مسکوکات دوره‌ای که به سلطنت شاه اسمعیل شروع و به ایام کنونی منتهی می‌گردد تخصص یافتم و وضع و ترتیب نقود را بر اثر تحقیق روشن ساختم. مسکوکات مربوط به دوره‌ی مذکور را که در موزه‌ی بریتانیا و کتابخانه‌ی ملی پاریس و

خود را در آینه‌ی دیگران دیدن، از آن نکانی است که هر فرد و هر ملتی، برای ساختن آینده، نیازمند آن است. همچنین است نگاهی به پشت سر انداختن و بررسی گذشته‌ی خود، که از آن توشه‌ای سازیم برای راه خطیر فردا. نوشته‌ای که در زیر می‌خوانید؛ واجد هر دو ویژگی مذکور در سطور بالاست. فردی که حدود ۱۱۴ سال پیش به ایران آمد و حاصل مشاهدات خود را از ایران آن زمان، با پیشنهادهاتی برای جوانان ایرانی همراه کرد و بر کاغذ نشاند.

ه. ل. رابی نو در مدت اقامت خود در ایران کتاب‌های: ولایات دارالمرزایران "گیلان"، فرمانروایان گیلان، سفرنامه مازندران و استرآباد، آلبوم سکه‌ها و نشانه‌ها و مهرهای پادشاهان، مشروطه‌ی گیلان، صورت جراید ایران و جرایدی که در خارج از ایران به زبان فارسی طبع شده است، مازندران و استرآباد، را نوشته است.

مطلب زیر در سال ۱۹۴۴ یعنی حدود ۶۵ سال پیش در مجله‌ی روزگار نو چاپ لندن (سال سوم، شماره‌ی ۴) به چاپ رسیده است و هم اکنون نیز خواندن آن، برای بعضی از خوانندگان، شاید خالی از لطف و لطیفه نباشد.

من که عاشق ایران و دوست مخلص ایرانیانم در این مقاله شرح گذراندن اوقات فراغت خویش را در ایران می‌نگارم و مقصودم از این کار، خودستایی نیست بلکه می‌خواهم جوانان ایرانی را بر آن دارم که دنباله‌ی تحقیقات و مطالعات مرا بگیرند و آنها را کامل کنند؛ زیرا هنگامی که من در ایران به تحقیق و مطالعه می‌پرداختم معلوماتم در باب زبان فارسی و کشور ایران و اخلاق و آداب ایرانیان محدود بود.

در سال ۱۸۹۵ میلادی وارد ایران شدم؛ پنج سال در پایتخت و شش ماه در مشهد زندگی کردم. چون با الفبای عربی آشنا بودم، فارسی آموختن را دشوار نیافتم. زبان عربی را در ایام کودکی در مصر یاد گرفته بودم و دانستن آن مرا مدد کرد.

موزهی "فیتزویلیم" واقع در کمبریج و "کرایست کالج" در آکسفورد و در مجموعه‌های شخصی متعلق به آقای "نوبون" مقیم لندن و "زیگلر" مقیم منچستر و "سررابرت برن" مقیم آکسفورد موجود می‌باشد؛ همه را یکایک به ترازو سنجیدم و از موزهی "ارمی تاز" واقع در "لنین‌گراد" و "انجمن آمریکایی مسکوکات" نیز معلومات گرانها به دست آوردم و مخصوصاً به "برلن" رفتم تا مجموعهی مسکوکات موزهی "فردریک" را هم ببینم. باری چهل و هفت سال به جمع‌آوری اطلاعات در این باب مشغول بودم. بعضی از آنها را به چاپ رسانده‌ام اما همه را در رساله‌ای خاص این موضوع گنجانده‌ام و امیدوارم که بعد از این جنگ، آن را به نام "مسکوکات و نشان‌ها و مدال‌ها و مهرهای پادشاهان ایران" انتشار دهم. فهرست کتبی که در این خصوص نوشته شده در مقدمهی رساله درج است.

در "کرمانشاه" مسکوکات طلای بسیاری دیدم که در موقع تعمیر حمامی در "نهلوند" کشف گردیده و تصویر "تی‌توس" و "هادریان" بر آنها نقش بود و شاید این نقود، قسمتی از خراجی بوده است که امپراطوران رومی به یکی از پادشاهان ساسانی پرداخته‌اند. سرمایه‌ی کافی برای خرید این مسکوکات نداشتم و تقریباً همه‌ی آنها را ذوب کردند. در تهران، چهل سکه از عهد یکی از پادشاهان اشکانی که اسمش نامعلوم است و سی‌و‌اند سکه‌ی "شاه صفی‌ثانی" ضرب "تبریز" و "ایروان" و چندین سکه‌ی "شاه‌عباس" ضرب "تفلیس" به دست آوردم. در شهر "رشت" شنیدم که در کوهستان "اشکور" در ناحیه‌ی "پیروند" دفینه‌ای کشف شده است؛ پس با شتاب تمام بر اسب سوار شدم و دو روز راه پیمودم ولی چون به مقصد رسیدم گفتند که زرگری کلیمی، مسکوکات طلا را به وزن نقره و

مسکوکات نقره را به وزن مس از اهل ده خریده و همه را آب کرده است. کدخدا، دوازده سکه‌ی نقره‌ی ضرب "لاهبان" و "لشتن‌شاه" و "کرجیان" و "گلیجان" و "تیماجان" به من داد که بر آن‌ها نام "شاه اسمعیل" نقش بود.

در اوائل سال ۱۹۰۲ که به ریاست شعبه‌ی بانک کرمانشاه منصوب شدم؛ دوستی از من خواست که در باب سفر خود یادداشت‌هایی فراهم آورم. این خواهش، مرا بر آن داشت که در اوضاع جغرافیایی و طوائف و قبائل مختلف تحقیق کنم. سفرهای بسیار پیش آمد و با روسای "ایل زنگنه" بارها به صید و شکار رفتم و به مدد دوستان، اطلاعات نفیس جمع آوردم و در خصوص "همدان" و "کرمانشاه" و "کردستان"، چندین گزارش تجارתי و نیز راجع به "قبائل لر کوچک" رساله‌ای نوشتم. اما مهم‌تر از همه، مجموعه‌ای است حاوی

۶۱

جمع نام‌های جغرافیایی کرمانشاه و کردستان که هنوز انتشار نیافته است و آن را به "مدرسه‌ی زبان‌های شرقی"، در "پاریس" هدیه کرده‌ام. دکتر "من" که مخصوصاً از برلن برای تحقیق لهجه‌های کردی آمده بود؛ نوشته‌های راجع به طریقه‌ی "علی‌اللهی" را نیز جمع می‌آورد و نه ماه مهمان من بود. در سال ۱۹۰۵ کرمانشاه را ترک گفتم؛ آنگاه، مرا به رشت فرستادند. در اکتبر ۱۹۰۶ به محل شغل جدید وارد شدم و در ماه آوریل سال بعد، از خدمت بانک بیرون رفتم و به خدمت کنسولی درآمدم. چون کار بسیار نداشتم و به واسطه‌ی بارندگی دائم، بیشتر اوقات را درخانه می‌گذراندم به جمع‌آوری اطلاعات در باب "گیلان" و "مازندران" و "استرآباد" پرداختم. در سال ۱۹۱۲ از ایران خارج شدم و تاسف می‌خورم که نتوانسته‌ام مقصود خویش یعنی تحقیق در باب ایالات ایرانی

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

پرتال جامع علوم انسانی

سواحل "بحر خزر" را کاملاً به انجام برسانم. با این همه، جای شکوه نیست زیرا ترتیب و تدوین یادداشت‌هایی که راجع به کرمانشاه و کردستان و لرستان و گیلان و مازندران و استراباد و مسکوکات ایران تهیه کرده بودم؛ خود، تا پارسال مرا پیوسته مشغول می‌داشت. این مقاله، شصتمین و شاید آخرین یادداشتی است که در باب ایران نوشته‌ام.

هر روز از ساعت هشت، کار خویش را شروع می‌کردم. امور جاری مربوط به شغل خود را انجام می‌دادم و گاهی گزارش مربوط به اوضاع و احوال محل را می‌نوشتیم و به سفارت می‌فرستادم؛ بعد، به تحقیق و مطالعه در باب ایالات بحر خزر می‌پرداختم و غیر از مدتی که به خوردن ناهار و شام صرف می‌کردم؛ باقی وقت، همه را بر سر این کار می‌گذراندم و برای آن که بیدار بمانم پیاپی قهوه‌ی بی‌شیر می‌نوشتیم. نصف شب و گاهی یک ساعت بعد از آن، نوکرم می‌آمد و تا اوراق پریشانم را مرتب نمی‌کردم و به خوابگاه نمی‌رفتم؛ مرا آسوده نمی‌گذاشت. "میرزا محمدحسن خان مصصام‌الکتاب" که منشی من بود؛ بیشتر اوقات را در کتابخانه با من می‌گذراند و در آن جا به نوشتن و مقابله‌ی یادداشت‌ها و رونویس کردن آنها مشغول بودیم. مصصام‌الکتاب به پیشرفت این کار تحقیق و مطالعه، سرفرازی می‌نمود و حق هم با او بود؛ چون بر سر آن، زحمت بسیار می‌کشید.

برای رسیدن به مقصود، لازم بود که تألیفاتی مانند نوشته‌های "ابن اسفندیار" و "میرظهیرالدین مرعشی" و "علی بن شمس‌الدین لاهجانی" و "عبدالفتاح فومنی" و نیز کتب جغرافیایی فارسی و عربی و روزنامه‌های محلی و فرمان‌ها و وقفنامه‌ها و چیزهای دیگر از این قبیل هم، خوانده و ترجمه شود و قسمت‌هایی از سفرنامه‌های مسافران انگلیسی و سایر جهانگردان فرنگی و گاهی چندین فصل کامل آنها و همچنین مراسلات رسمی "باکونین" کنسول روسی و گزارش‌های کنسول‌های انگلیسی هم به فارسی ترجمه گردد.

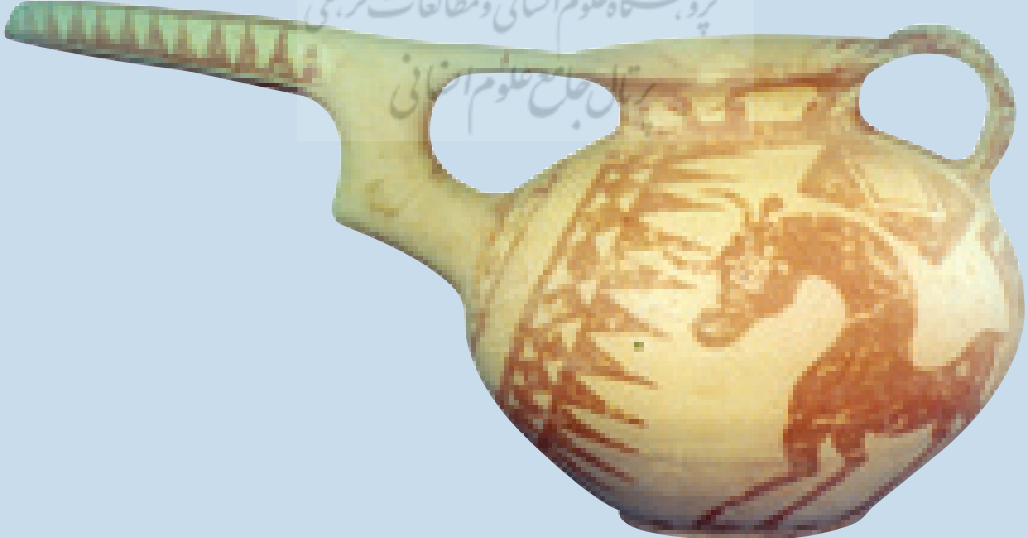
پس از این مقدمات، نوبت تحقیقات بسیار دیگر فرا می‌رسید. مصصام‌الکتاب و من، طبقات گوناگون مردم از علما و اشراف و کسبه و رعایای فقیر و بینوا و توانگران و زمین‌داران، همه را می‌دیدیم و گفته‌های ایشان را یادداشت می‌کردیم.

هر وقت تحقیقات را در باب موضوعی کامل می‌پنداشتیم؛ مقاله‌ای در آن خصوص می‌نوشتیم و بعد، مصصام‌الکتاب آن را به خط خوش، پاک‌نویس می‌کرد و این مقاله برای بسیاری خوانده می‌شد تا معلوم گردد که نظر شنوندگان چیست. پس از آنکه به این طریق، نقص از میان می‌رفت و بر اطلاعات افزوده می‌شد؛ مقاله را در کناری می‌گذاشتیم و به کار دیگر می‌پرداختیم. گاهی برای روشن شدن مطلب و موضوع تحقیق، مثلاً "تخم‌نوغان" و "پيله‌ای‌ابریشم" را به مردم نشان می‌دادیم و عقاید ایشان را در باب هر یک می‌پرسیدیم. روزی در باغ کنسول‌خانه بر سر اسم انواع برنج، نزاعی سخت در میان بزرگان برپا گشت.

برای تحقیق در نام‌های جغرافیایی، "صورت مالیات گیلان" را به دست آوردم ولیکن از تاریخ تدوین آن، سی سال می‌گذشت و بعضی از اسم‌ها درست خوانده نمی‌شد و برای تصحیح آن، از اهل هر ده، مدد خواستیم. یک نسخه صورت کامل عایدات را که از "منجم باشی" گرفته بودم نزد پروفیسور "براون" فرستادم و او آن را به کتابخانه‌ی "دانشگاه کمبریج" هدیه کرد.

برای جمع‌آوری قصه‌ها و تصنیف‌های عامیانه به زبان "گیلکی" و "طلالشی" از سراسر ایالت "گیلان"، دهقان و چوپان می‌طلبیدیم؛ می‌آمدند، قصه‌ها می‌گفتند و سرود می‌خواندند و ما هر آنچه را که می‌شنیدیم؛ می‌نوشتیم.

با مرحوم "جورج استرم بولیس" بارها به شکار می‌رفتم و در جنگل، حساب قدم‌های خود را نگاه می‌داشتیم و به این وسیله، موقع جغرافیایی ده‌ها و نهرهای سر راه را تقریباً معین می‌کردیم و از روی همین نقشه‌های مختصر و یادداشت‌های



مسافرت من در گیلان، "نور" در ۱۹۱۴ نقشه‌ی گیلان را کشید. روزی به "مسیو لافون فرانسوی" که مامور رسیدگی تخم‌نوغان بود پیشنهاد کردم که با هم رساله‌هایی در باب موضوع‌های گوناگون بنویسیم؛ به این طریق که او جنبه‌ی فنی را شرح دهد و من به شرح جنبه‌ی عملی بپردازم. رساله‌هایی در خصوص پرورش کرم ابریشم و برنج‌کاری و تنباکو و نی‌شکر انتشار دادیم ولیکن مهمترین تالیف ما، کتابی بود در وصف انواع و اقسام گل و گیاه گیلان به زبان فارسی و لاتین و اصطلاح محلی و فواید عملی و طبی و تجارتي هریک را نیز ثبت کردیم. برای جمع‌آوری اطلاع و گل و گیاه، روزهای بی‌شمار باغبان و نوکران خود به کوه و دشت و جنگل می‌رفتیم و از هر درخت و گل و گیاهی که بود نمونه‌ای می‌آوردیم و گل و برگ درخت و گیاه را در میان اوراق روزنامه‌ی تایمز قرار می‌دادم و تاریخ و روز و نام و اصطلاح محلی هر یک را ثبت می‌کردم. مسیو "لافون" مقداری از آنها را به مدرسه‌ی فلاحت "مون‌پلیه" فرستاد و ما دو باهم، قریب هزار نوع گل و گیاه جمع آورده بودیم.

پرفسور براون در نامه‌ای به تاریخ ۱۱ مه ۱۹۱۱ به من نوشت: "بسیار دوست می‌دارم، مانند "هارت من" که در باب مطبوعات عربی کتابی تالیف کرده است؛ من نیز راجع به مطبوعات فارسی کتابی بنویسم و در آن تاریخ و اساس روزنامه‌های فارسی را شرح دهم." به رسیدن این مکتوب، به جمع‌آوری روزنامه پرداختم و همکارانم از سایر ایالات و ولایات ایران، جراید فارسی نزد من فرستادند و خود نیز، روزنامه‌ای چند خریدم و مجموعه‌ای نزد پرفسور براون فرستادم و کتاب نفیس او به نام "مطبوعات و شعر جدید ایران" بیشتر مبتنی بر جرایدی است که من فراهم آورده بودم. روزی در کرمانشاه، یکی از دوستان ایرانی، چندین روزنامه به من نشان داد که ظاهراً در عهد صدارت "حاجی میرزا آقاسی" در مدرسه‌ی نظام تهران چاپ شده بود. بعد از رسیدن نامه‌ی پرفسور براون،

خواستم دوباره آنها را ببینم پس به تحقیق پرداختم ولی معلوم شد که دوستم مرده و مجموعه‌ی روزنامه‌های مذکور گم شده است. مجموعه‌ی روزنامه‌هایی که من فراهم آوردم و به وسیله‌ی پرفسور براون به کتابخانه‌ی دانشگاه کمبریج هدیه شد شاید کم‌نظیر باشد.

غیر از روزنامه، دست‌خط نیز جمع می‌کردم. "ظهیرالدوله" والی گیلان، پاکتی به من داد که بر آن الفبایی به خط پچه و کلمه‌ای چند به دست "ناصرالدین شاه" نوشته شده بود به این مضمون: "این الفبا

را ملیجک (عزیزالسلطان) نوشته و خوب نوشته است. دیروز حالش خوب نبود به او مهسل دادیم و مفید شد." "احتشام السلطنه" رئیس مجلس نیز، نامه‌ای به من بخشید که آن را "فتحعلی‌شاه" به "خازن‌الدوله" نوشته بود. روزی در "پاریس" یک دسته مراسله‌ی فارسی خریدم که به مهر "دوپ لکس" و "لولی تولن دال" دو حاکم فرانسوی متصرفات هند فرانسه بود. در مجله‌ی "عالم اسلامی" در باب دو سه نامه‌ی این مجموعه و نیز راجع به دست‌خط فتحعلی‌شاه مقاله‌ای نوشته‌ام. در مازندران و استرآباد سفر بسیار کردم و برای کتابی که به خرج اوقاف گیب چاپ شد اطلاعات و مواد لازم فراهم آوردم. بر سر این کار، رنج فراوان کشیدم. غیر از نوشته‌های روسی، اغلب کتب راجع به ایالات ساحلی بحر خزر را خواندم. به این هم راضی نشدم و برای آنکه اطلاع دقیق به دست آورم؛ زحمت سفر را بر خود هموار کردم و به هر گوشه و کنار رفتم، مردم مرا به خانه‌ی خود راه می‌دادند و با مهربانی پذیرایی می‌نمودند ولی گاهی ناچار، شب را در اصطبل به روز می‌آوردم. در هر منزلی و نیز بر سر راه، چیزهای دیدنی و قابل تحقیق بسیار از قبیل مسجد، مقبره، امامزاده، آب انبار و پل و عمارت کهن، فراوان دیدم که همه ویران بود. به خواندن کتیبه‌ی "قلعه‌ی رودخان" در "فومن" دریافتم که چهارصدسال پیش از این تعمیر یافته است. در "رودسر"، سنگ قبور امرای "سلسله‌ی کیانی" را بر سر راه مشاهده کردم. هنوز قلعه‌های سزاوار تحقیق، از قبیل "شمیران" در "طارم" و "آندچین" در کنار "رود شاهرود" و "الموت" و "ماران" و "چناشگ" بسیار است.

مطالب قابل مطالعه و دقت، نه چندان است که به حساب آید. آیا در خصوص "هزار جریب" اطلاعات کامل در دست داریم؟ "قریم" در کجا واقع است و از "سلسله‌ی سادات مرتضائی" که در این حدود فرماندهی کرده‌اند و از امرای خاندان "اسحاقی" فومن و "نجاسپی" رشت و "شرف‌وند"

لاهیجان و "ملاحده" ی الموت و "دیلمان" و "اشگور" و "قازن وند" و "کیای جلال" و "کیای چلاب" مازندران و "استندار" رستمدر چه خبر داریم؟ کاکوان "تنکابن" و "کاکو اردشیر" که در اوائل زمان صفوی هم نامشان در میان است که بوده‌اند؟ در روزنامه‌ی "عروه الوثقی" که در رشت انتشار می‌یافت؛ متن نسخه‌ی خطی "تاریخ گیلان و دیلمستان" تالیف "میرظهیرالدین" را چاپ کردم. این نسخه ناقص است و فصل‌های راجع به فرمانروایان پیش از سال ۷۵۰ هجری، منجمله ملاحظه قبل و بعد از



می‌بخشیدم؛ قالی، جاجیم، گلیم، سجاده، نمودزین، گلدوزی، مخمل کاشان، پارچه‌ی ابریشمی یزد، کاشی، چینی، پیه سوز کهنه، مهر و اشیاء برنزی از عهد "هخامنشی" تا دوره‌ی صفوی، تمبر، قلمدان، ورق گنجفیه، کتاب چاپی و خطی، طومار، فرمان، دست خط، نقاشی، روزنامه، قمه، خنجر و چیزهای دیگر به دست می‌آوردم و از دست می‌دادم. خوشحالم که بعضی را به کتابخانه‌های عمومی و به موزه‌ها هدیه کردم و به دوستانی دادم از قبیل پروفیسور براون، که سرانجام آنها را به کتابخانه و موزه بخشیدند. از آنچه نوشته‌ام خواننده می‌تواند دریابد که برای کسی که بخواهد در باب زبان و جغرافیای محلی و نژادشناسی و تاریخ و ادبیات و آداب و رسوم و داستان‌های کهن و وزن و پیمان قدیم و نباتات و حیوانات و پرندگان و انواع ماهی و اوضاع دولت و حکومت ایام گذشته و سبک معماری و پل‌سازی و بنای قلعه و حصار و آثار صنعت و هنر و فلاح و تجارت و هزاران چیز دیگر ایران تحقیق کند؛ میدانی پهن‌آور وجود دارد.

می‌گویند که در این ایام جوانان ایرانی بیشتر به ورزش بدنی و کارهای دیگر می‌پردازند و برای مطالعه و تحقیق در خصوص مطالبی که نوشته شد؛ وقت ندارند. توجه ایرانیان در سال‌های اخیر به ترجمه و تالیف کتب بطلان، این ادعا را ثابت می‌کند. اما خوانندگان باید بدانند که وقت، کوتاه است و عمارات و ابنیه‌ی قدیم، ویران و کتیبه‌ها و نقش‌ها، محو می‌شود؛ پیران می‌میرند و اطلاعات خویش را با خود به گور می‌برند. پس باید هرچه زودتر به جمع‌آوری آثار و تحقیق و مطالعه کوشید که فرصت، غنیمت است و از دست می‌رود و هر کس که به کار تحقیق مشغول می‌شود باید این دو نکته را به خاطر داشته باشد تا کامیاب شود: " شنیدن کی بود مانند دیدن" و "عاقبت، جوینده، یابنده بود".

فتح الموت را ندارد. شش سال در همه‌ی گیلان جستجو کردم که شاید نسخه‌ای دیگر به دست آورم ولی نتیجه‌ای حاصل نشد. از سایر کتب تاریخ گرگان و استراباد هم یک نسخه به جا نمانده است.

امین دیوان لاهجانی، قرآنی به خط کوفی به من نشان داد و می‌گفت به خط "حضرت علی (ع)" است و بر هر ورق آن نقش مهر یکی از امرای لاهجان بود ولی من نتوانستم آنها را بخوانم. متولی مقبره‌ی "کیجا" نزدیک "کهدم" چندین تولیت‌نامه در دست داشت و نقش مهر سلطان حمزه‌ی صفوی که چند ماه پیش از شاه عباس کبیر، پادشاهی کرد؛ بر روی دو تایی آنها مشاهده می‌شد. چندین سند و فرمان دارای نقش مهر "مظفر سلطان" و دو فرمان به مهر آن ملکه‌ی روس و به امضای فرمانده‌ی سپاه روس در گیلان را نیز دیده‌ام و لیکن از عهد سلسله‌ی اسحاقی فومن و سلسله‌ی کیانی، هیچ سندی و فرمانی نیافتم. در ایامی که در رشت بودم هشت مینیاتور به دست آوردم ولی بیست سال بعد به اهمیت واقعی آنها پی‌بردم و دانستم که کارهای "رضا عباسی" و "معین مصور" به چنگم افتاده است. آنها را در نمایشگاه آثار هنر ایرانی در لندن برای تماشا گذاشتند و عکس آنها در مطبوعات و مجلات چاپ شده است.

در باب نقاشی‌های مینیاتورساز ایرانی، در سال‌های اخیر، مقالات و کتب بسیار نوشته‌اند و اکنون وقت آن است که کتابی کامل و جامع راجع به نقاشی دوره‌ی صفوی تالیف گردد. در "قاهره"، این مطلب را به "سرتامس آرئولد" گفتم و وعده داد که چون به انگلیس باز گردد به تدوین چنین کتابی بپردازد اما افسوس که چند هفته‌ی بعد، خبر مرگ او را شنیدم.

چیزهای بسیار جمع کردم ولیکن اغلب آنها را به این و آن

